

The background of the cover is a photograph of a landscape at sunset or sunrise. The sky is filled with soft, golden light and wispy clouds. In the foreground, a large, dark silhouette of a tree stands prominently. To the right, a butterfly is seen in flight against the bright sky. The overall mood is serene and contemplative.

# سروش انتظارات

گردآورنده و تدوین :  
جعفر رسولزاده



مجموعه شعر

# سروش انتظار

ستایش

حجة بن الحسن العسكري امام زمان حضرت مهدی (عج)

گردآوری:

جعفر رسولزاده

نشر رواق اندیشه - قم



## شناسنامه کتاب

نام کتاب: سروش انتظار (مجموعه شعر ستایش امام زمان (عج)  
گردآورنده: ..... جعفر رسولزاده «آشفته»  
نوبت چاپ: ..... اول، پاییز ۱۳۷۶  
تیراژ: ..... ۲۰۰۰ نسخه  
ناشر: ..... نشر رواق اندیشه، تلفن ۷۴۴۲۲۶  
چاپخانه: ..... دانش، تلفن ۶۱۶۱۲۶  
حروفچینی: ..... قم - پیام، تلفن ۷۲۳۸۱۱  
طرح روی جلد: ..... سید محمد جواد میرحسینی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سخن اول

- انتظار: کلمه‌ای ژرف، و معنایی ژرفتر...
- انتظار: باوری شور آور، و شوری در باور...
- انتظار: امیدی به نوید، و نویدی به امید...
- انتظار: خروشی، در گسترش، و گسترشی در خروش...
- انتظار: فجری در حماسه، و حماسه‌ای در فجر...
- انتظار: آفاقی در تحرک، و تحرکی در آفاق...
- انتظار: فلسفه‌ای بزرگ، و عقیده‌ای سترگ...
- انتظار: ایمانی به مقاومت، و مقاومتی در ایمان...
- انتظار: تواضعی در برابر حق، و تکبری در برابر باطل...
- انتظار: نفی ارزشهای واهی، و تحقیر شوکتهای پوچ...
- انتظار: نقض حکمها و حکومتها، و ابطال سلطه‌ها و حاکمیتها...
- انتظار: سرکشی در برابر ستم و بیداد، و راهگشایی برای حکومت عدل و داد...
- انتظار:.....
- انتظار: دست رد به سینه هر چه باطل، و داغ باطله بر چهره هر ظلم...
- انتظار: شعار پایداری، و درفش عصیان و بیداری...
- انتظار: خط بطلان بر همه کفرها و نفاقها، و ظلمها و تجاوزها...
- انتظار: تفسیری بر خون فجر و شفق، و دستی به سوی فلق...

انتظار: آتشفشانی در اعصار، و غریوی در آفاق...  
انتظار: خونی در رگِ زندگی، و قلبی در سینه تاریخ...  
انتظار: تبر ابراهیم، عصای موسی، شمشیر داود، و فریادِ محمد...  
انتظار: خروش علی، خون عاشورا، و جاریِ امامت...  
انتظار: انتظار: خط خونین حماسه‌ها، در جام زرین خورشید...  
انتظار: صلابت...  
انتظار: نه<sup>۱</sup>...

... مجموعه «سروش انتظار» ترنم شوری است که از دلهای عشق آشنا برآمده و در پیرایه شعر گلباران نام مقدس رهبر و امید و پناه و جان شیعیان گردیده است. این دفتر را تصدق و جود نازنین مولایم حجة ابن الحسن امام زمان (عج) کرده‌ام، باشد که با نگاهی به این ناچیز مس وجودم را به زر معرفت بیاراید...  
این مجموعه با دو غزل نغز - از نور چشم همه امت اسلامی - مقام عظمای ولایت و رهبری - نایب امام زمان (عج) حضرت آیه الله خامنه‌ای، که خداوند سایه اش را از سر ما بگیرد، متبرک شده است امید است که از رهگذر انفاس قدسیه آن بزرگوار هر چه زودتر در آینه فرج آل محمد صلوات الله علیهم رخسار زیبا و ملکوتی فرزندان فاطمه حضرت مهدی (عج) که جان عالم به فدایش باد، نمایان گردد...

زمستان ۱۳۷۶

قم - جعفر رسول زاده «آشفته»

۱. این جملات زیبا، برگرفته شده از کتاب ارزشمند «خورشید مغرب» نوشته فاضل توانا جناب آقای محمد رضا حکیمی می باشد.

### □ خورشید من

دل رازبی خودی سر از خود رمیدن است  
جان را هوای از قفس تن پریدن است  
از بیم مرگ نیست که سردادهام فغان  
بانگ جرس ز شوق به منزل رسیدن است  
دستم نمی‌رسد که دل از سینه برکنم  
بباری علاج شوق گریبان دریدن است  
شامم سیه‌تر است ز گیسوی سرکشت  
خورشید من برآی که وقت دمیدن است  
سوی تو ای خلاصه گلزار زندگی  
مرغ نگه در آرزوی پرکشیدن است  
بگرفته آب و رنگ ز فیض حضور تو  
هر گل در این چمن که سزاوار دیدن است  
با اهل درد شرح غم خود نمی‌کنم  
تقدیر غصه دل من، ناشنیدن است  
آن راکه، لب به جام هوس گشت آشنا  
روزی «امین» سزا، لب حسرت گزیدن است<sup>۱</sup>

مقام عظمای ولایت حضرت آیه‌الله خامنه‌ای

«امین»

---

۱. ۲ غزل از مقام عظمای ولایت حضرت آیه‌الله خامنه‌ای زید عزه.

□ محراب جمکران

دلم قرار نمی‌گیرد از فغان بی‌تو  
 سپندوار ز کف داده‌ام عنان بی‌تو  
 ز تلخ کامی دوران نشد دلم فارغ  
 ز جام عیش لبی تر نکرد جان، بی‌تو  
 چو آسمان مه آلوده‌ام ز تنگ دلی  
 پر است سینه‌ام از انده گران، بی‌تو  
 نسیم صبح نمی‌آورد ترانه شوق  
 سربهار نمدارند بلبلان بی‌تو  
 لب از حکایت شبهای تار می‌بندم  
 اگر امان دهم چشم خونفشان بی‌تو  
 چو شمع کشته ندارم شراره‌ای به زبان  
 نمی‌زند سخنم آتشی به جان بی‌تو  
 ز بی‌دلی و خموشی چو نقش تصویرم  
 نمی‌گشایدم از بیخودی زبان بی‌تو  
 عقیق سرد به زیر زبان تشنه نهم  
 چو یادم آید از آن شکرین دهان، بی‌تو  
 گزارش غم دل رامگر کنم چو «امین»  
 جدا ز خلق به محراب جمکران بی‌تو

مقام عظمای ولایت حضرت آیه‌الله خامنه‌ای

«امین»

### □ درهایی از نور

خورشید من امشب پرتو نیفشانی  
کز من نمی آید آئینه گردانی  
امشب دلم ابری است، دارم برای تو  
یک چشم بارانی یک روح طوفانی  
ای دل پذیرا شو دردی که می گفתי  
ناخوانده می آید امشب بته مهمانی  
امشب که ترکیده است بغض نفسهامان  
باید پری افشاند ای روح زندانی  
حسن می کنم دیر بست هم رنگ چشمانم  
ننوشته می خوانی، ناگفته می دانی  
مردی تبر بر دوش از کعبه می آید  
مردی که پیموده است یک راه طولانی  
پایان نمی گیرد راهی که او دارد  
آغاز آئینه است، پایان حیرانی  
وقتی که می آید آئینه می روید  
تا گل کند در ما خورشید پنهانی  
سر می زند یک روز در هاله یی از نور  
خورشید اشراقی از فرط عریانی

استاد محمد علی مجاهدی

«پروانه»



□ رسم عدالت

باز طبیعت کشید بر رخ گیتی پرند  
به چهره روزگار دوباره زد نوشخند  
گیتی فرسوده باز جوان شد و دلپسند  
بدامن دشت باز بهار دیبا فکند

باز به آهستگی باد بهاری وزید

باز بر آورد طبع شکوفه‌ها رنگ‌رنگ  
نهال‌ها دوش دوش بنفشه‌ها تُنگ‌تنگ  
بیخته دُر مِشت مِشت ریخته زر چنگ‌چنگ  
چو ارتش صلح، سروکشیده صف هنگ‌هنگ

به هر طرف جفت جفت ستاده در باغ بید

سبزه‌نگر پشت‌پشت لاله بین موج‌موج  
قمریکان الف‌الف بلبلکان فوج‌فوج  
دمیده گل دشت‌دشت رسته چمن زوج‌زوج  
کبوتران صف‌به‌صف گرفته پر اوج‌اوج

خنده زند قاه کبک میان خوید

## سروش انتظار ..... ۹

نرگس مخمور سر ز خواب برداشته  
افسری از زرّ ناب به فرق بگذاشته  
ز ریزه‌های طلا کفّ خود انباشته  
سرو پسی دیدنش قامتی افراشته

ز شوق رخسار او به لرزه افتاد بید

سمن لباس سفید کرده به بر چون عروس  
دمن شده از گیاه چو گنبد آبنوس  
چمن زده هر نفس به پای شمشاد بوس  
به تخت فیروزه گل نموده خندان جلوس

غرق شعف زین نشاط که ماه شعبان رسید

نور جمال خدا ز پرده آمد برون  
ز نرجس آمد گلی تازه رخ و لاله گون  
که نور رویش بود به عالمی رهنمون  
به سر ز شوقش نشاط به دل ز عشق جنون

تازه به نورش امل زنده به بویش امید

فرشتگان خدا کمینه دربان او  
عالم خلقت نمی ز بحر احسان او  
معجزه عیسوی در لب خندان او  
مطلع انوار حق چهره تابان او

شهان به پیشش زبون چو بنده زر خرید

۱۰ ..... سروش انتظار

بپا شود رستخیز چو رخ هویدا کند  
هزارها مرده را به یک دم احیا کند  
از رخ تابان خود صد ید بیضا کند  
بنده درگاه او کار مسیحا کند

ما در گیتی چو او پسر به دوران ندید

ای شه آزادگان دین شده تنها بیا  
ز شرع حق غیر اسم نمانده بر جا بیا  
تیره شده از فساد چهره دنیا بیا  
رفته به باد هوس خرمین تقوا بیا

بیا که چنگال ظلم قلب عدالت درید

به مخزن دین حق فتنه روان سیل سیل  
راهزنان فوج فوج اهرمان خلیل خیل  
برده گهر باربار ربوده زر کیل کیل  
از این خسان آه آه از این ددان ویل ویل

دل همه خون شد ز غم جان همه بر لب رسید

به باغ شرع نبی نمانده دیگر گلی  
نه یاسمن نه سمن نه لاله نه سنبل  
نشنوی از فرط بهت ز هیچ سو غلغلی  
نه ناله از طائری نه نغمه از بلبل

بیا و این باغ را بده صفائی جدید

قواعد اجتماع شکسته و ریخته  
رشته آزادگی سوده و بگسخته  
به حيله گرگان مست به گله آميخته  
اجانب از هر طرف فتنه‌اي انگيخته

شده خزان فروردین، شب عزا روز عید

بیا و درمان درد شفای علت بیار  
تمدنی تازه تر برای ملت بیار  
بهر سر اجتماع تاج سعادت بیار  
ظلم و عداوات بسر رسم عدالت بیار

بیا که اسلام شد غریب و خوار و وحید

بیا پی صلح راز سنگ و فولاد کن  
جامعه را جان و دل به عدل آباد کن  
به یک تزلزل خراب پایه بیداد کن  
به کاخ دشمن بکوب پرچم و فریاد کن

که مظهر عدل و داد بداد مردم رسید

گرچه دل «بهجتی» غرقه بود در گناه  
چه غم که باشی تو آش ملجاء و پشت و پناه  
مرانش از آستان گرچه بود روسیاه  
که راندن از در گدای نشاید از پادشاه

بده رهش کز کریم کسی نشد نا امید

محمد حسین بهجتی

(شفق)

مهدی فاطمه ای آبروی اهل نیاز  
مهدی فاطمه ای مهر عرب ماه حجاز  
بسته‌ام در خم گیسوی تو امید دراز  
دل آزرده ما را به نسیمی بنواز

«شادی مجلسیان در قدم مقدم تست»

«هستی آشفته گیسوی خم اندر خم تست»

عاشق روی تو شب تا به سحر بیدار است  
جام چشمان من از اشک غمت سرشار است  
گر نیایی به خدا کار دل من زار است  
هر سر موی مرا با تو هزاران کار است

«ای دلیل دل گمگشته خدا را مددی»

«این به صحرای غم افتاده ز پارا مددی<sup>۱</sup>»

محمود شریفی

«کمیل»

### □ ولادت نور

امشب به جان منتظران، عشق با صفاست  
 دل خانه محبت آن یار آشناست  
 امشب بهانه می‌کند این دیده شوق را  
 با قطره قطره اشکی که بی‌ریاست  
 امشب شب ولادت نور است و آسمان  
 آئینه تجلی انوار کبریاست  
 امشب امیر قافله از راه می‌رسد  
 منزلگه امید دل خسته گان کجاست؟  
 مهدی قدم به عرصه گیتی نهاده است  
 مهدی که وارث نبی و نسل مرتضاست  
 مهدی که با تبرک نام مبارکش  
 جبریل فیض، معرفت آموز انبیاست  
 مهدی که انتظام دو عالم بدست اوست  
 مهدی که دستگاه عدالت از او پیاست  
 مهدی که نسل طیب زهرای اطهر است  
 با او صفای باغ اجابت گل دعاست  
 آری شکوه قبله به نور ولایت است  
 با او، نماز گوهر گنجینه ولاست

جعفر رسول زاده

«آشفته»

□ سلام نامه

سلام ما به تو ای آخرین امام، سلام  
 که گیرد از تو ملک دائم احترام، سلام  
 بقیه الله خیراً لکم که گفته خدای  
 توئی توئی، به تو ای نازنین امام، سلام  
 به آن کلام توان کرد گوش جان را باز  
 که لام زلف تو باشد در آن کلام، سلام  
 توئی که شب همه شب کسب نور خواهد کرد  
 ز آفتاب جمالت مه تمام، سلام  
 درود بر تو که خواهی درود با شمشیر  
 کشی ز قاتل جدّ خود انتقام، سلام  
 تو نور دیده آن مادری که ختم ز سل  
 سلام کرد به زهرا، به آن سلام، سلام  
 سلام ما به امامی که جدّ اطهر او  
 نرفت آب ز لعل لبش به کام، سلام  
 به اشک چشم روانسوزت ای امام همام  
 به بانگ العطشی کامد از خیام، سلام  
 بزن، بکش، بستان و بده، بگو، بشنو  
 به ذوالفقار و به نام تو و نیام، سلام

دوام یافته «حدّاد» تا که بتواند

به ذات قدس تو گوید علی الدوام سلام

□ ... قسمتی از یک شعر...

آن همای رحمت حق ماسوا زیر پرش  
چشم نرگس روشن از دیدار ماه منظرش  
در تجلی جلوه‌های انبیاء از جوهرش  
خانمان سوز ستم تیغ عدالت گسترش

سینه‌های ملتهب کانون مهر پاک اوست

گرمی بزم ولا از عشق آشناک اوست

تا ز گلزار امامت آخرین گل باز شد  
رفت تا معراج قرب و در حریم راز شد  
آفرینش روشن از آن نور انسان ساز شد  
از همان روز ولادت غیبتش آغاز شد

این که می‌بینی جگر خون لاله صحراستی

داغدار یوسف گمگشته زهراستی

تاکی از هر دیده از هجرش گلاب آید برون  
کی شود از ابر غیبت آفتاب آید برون  
کی شود خورشید مغرب از حجاب آید برون  
کی شود نوع بشر از اضطراب آید برون

دیده پروین همه شب تا سحر بیدار اوست

آرمان توده مستضعفین دیدار اوست

دوستان را آزمون روزگار است انتظار

روز پیکار و تلاش و سعی و کار است انتظار



## ۱۸ ..... سروش انتظار

در خزان ناامیدی‌ها بهار است انتظار  
افضل طاعات امت انتظار است انتظار

غم مخورای دل گل از گلزار وصلش چیدنی است  
دیده گریابد بصیرت روی ماهش دیدنی است

محمد جواد ظفورزاده

«شفق»

## □ رود برگرد

انتظار تو به کشتن دهد آخر ما را  
شب سحر گشت بگو تا چکنم فردا را؟  
میهمان دل خسر تزهام باش دمی  
که نگاه تو تسلی است دل شیدا را  
گر بیایی همه جا رنگ صفا می‌گیرد  
عشق پر می‌کند از آمدنت دنیا را  
تکیه بر کعبه کن ای قبله امید و بگیر  
انتقام گل پرپر شده طاهارا  
زود برگرد که جز اشک شفا بخش تو نیست  
مرهمی بازوی نیلی و دل زهرا را

مژده آمدنت قیمت جان می‌ارزد  
تاری از موی تو آقا به جهان می‌ارزد

محمود شریفی

«کمیل»

### □ سمت رهائی

از کوچه‌ها بوی خدا می‌آید امشب  
آوای مردی آشنا می‌آید امشب  
می‌آید امشب مردی از سمت رهایی  
بر دوش دارد کوله بار آشنایی  
مردی که در چشمش خدا منزل گرفته‌است  
دریا میان سینه‌اش ساحل گرفته‌است  
او از تبار نور و خورشید و سپیده است  
از ایسل عاشورائیان سر بریده است  
دستان او آرامبخش قلب دریاست  
عطر نفس‌هایش مسیح آسمانهاست  
می‌آید از ره تا دواي درد باشد  
همنال با دلهای غم پرورد باشد  
می‌آید از ره تا که محسن پا بگیرد  
تا انتقام مادرش زهرا بگیرد  
ای چشمراهان سبزپوش از دور آمد  
با مصحفی از آیه‌های نور آمد

آئینه پوش آمد تمام آفرینش  
از راه می آید امام آفرینش  
آید به دنیا عرش پیمائی که از او  
سنجیده می گردد مقام آفرینش  
آید سوار رفرف معراج انسان  
باشد به دست او زمام آفرینش  
ساقی به یمن مقدم او تا قیامت  
ریزد می هستی به جام آفرینش  
مهد سعادت مهدی زهرا که باشد  
هرم نگاه او دوام آفرینش  
او را تمام سبزه زاران می شناسد

چشم انتظاران، بیقراران می شناسند

او یوسف گمگشته زهراست مردم

او بهترین تفسیر کرماناست مردم

محمود شریفی

(کمیل)

□ شاهد عدل

تا دیده دل نیم قدم ره به میان است  
از پرده در آه چشم جهانی نگران است  
محرور مهل دیده امید جهان را  
ای آنکه حریمت دل روشن گهران است  
بی روی تو در دیده بود خار نگاهم  
بی وصف تو جان در تن من بارگران است  
از همت مردانهات آبستن فطری است  
گر حامل بحر است و اگر مادر کان است  
افسر به سر دولت بدخواه تو تیغ است  
اختر به دل تیره خصم تو سنان است  
کودک به رحم فضل تو را شاهد عدل است  
مادر به شکم خصم تو را مرثیه خوان است  
گشت از اثر عدل تو کار دو جهان راست  
گر پیچ و خمی هست به زلفین بتان است  
دست قدر امروز در آن قبضه تیغ است  
پشت ظفر امروز بر آن پشت کمان است  
برق است عنان تو و کوه است رکابت  
آن بس سبک افتاده و این بس که گران است  
یارب که شود روشنی دیده «حزین» را  
عهد تو که آسایش کونین در آن است

### □ بوی بهار

ز دستهای تو بوی بهار می آید  
ز باغ خاطر تو گل به بار می آید  
تو ابر عاطفه در روح سبز بارانی  
که از کمران افق بی قرار می آید  
خروش رود به رگهای دشت حوصله باش  
که با تو زمزمه از جویبار می آید  
بیا که خرمنی از خوشه‌های گندم عشق  
به دامن تو از این کشتزار می آید  
کتاب سبز چمن را ورق ورق بگشای  
که فصل سبز به نقش و نگار می آید  
کویر تشنه ز دریای لطف گلشن کن  
که گل به دست تو در لاله زار می آید  
تو ریشه‌های درخت صداقتی، که نسیم  
به بوی مهر تو از شاخسار می آید

تو روح جنگل، و دریا به گوهر افشانی  
به پای بوس تو از هر کنار می آید

□ آینه ذوالفقار

نسیم خرم سبز بهار می آید  
ز شهر فاصله‌ها پیک یار می آید  
تمام می شود امواج سرد پائیزی  
نسیمی از سر کوی بهار می آید  
کسی که حاصل فریادهای تاریخ است  
شب سکوت بشر بی قرار می آید  
یقین شیعه چنین است و باورش این است  
که عاقبت به سراین انتظار می آید  
امام صبح دم از آفتاب خواهد زد  
رسول آینه با ذوالفقار می آید  
در آخرین نفس روز مهر می روید  
شکوه معجزه در شام تار می آید  
به یمن مقدم او آسمان چراغان است  
فروغ مرحمت کردگار می آید

پر از غزل شده کانون شعر و مهد ادب  
«شقایق» از نفس مشکبار می آید

مریم خرمشاهی

«شقایق»

### □ هزارکوکب

آن خالق که جان به تن انس و جان دهد  
زینت ز کلک صنع به هفت آسمان دهد  
سوزندگی به آتش و طوفندگی به باد  
تسکین به خاک و سیر به آب روان دهد  
تا رهسپر شوند به سوی حریم قرب  
پسای روان به قافله کهکشان دهد  
تیر شهاب تا فکند سوی اهرمن  
ماه نوی بدست فلک چون کمان دهد  
از روی خاک تیره به یکدم مسیح را  
جاد در سپهر بی مدد نردبان دهد  
کالای نور گرچه گران است و پر بها  
بسر مشتری ز راه کرم رایگان دهد  
بهر نجات مردم سرگشته، خضر را  
آب حیات و زندگی جاودان دهد  
در قلب ذره مهر درخشان نهان کند  
خرطوم همچو پشه به پیل دمان دهد  
روزی به کوه قاف به عنقا کرم کند  
وز سفره قدر به هما استخوان دهد  
هر شب هزار دانه کوکب زمرحمت  
بر طایر سپهر بلند آشیان دهد

حمد و ثنای او نتواند کند بیان  
گر بنده را به هر سر مو صد زبان دهد  
خواهم ز راه لطف و کرم رخصت ظهور  
در این زمان به مهدی صاحب زمان دهد  
تا آن امام غائب و کنز خفی حق  
گردد عیان و چهره به عالم نشان دهد  
کو بد به بام هفت سما کوس معدلت  
نیروی تازه بر تن پیرو جوان دهد  
خرم کند هزار نهال فسرده را  
سر سبزی بهار به برگ خزان دهد  
موسی صفت به نور هدایت چراغ جان  
عیسی صفت به مرده صد ساله جان دهد  
سازد شکار و شیر ژیان را بهم انیس  
گنجشگ را به لانه شاهین مکان دهد  
افساد را ز روی زمین ریشه کن کند  
اصلاح بین گله و گرگ و شبان دهد  
رضوان به شوق و ذوق فراوان بدست او  
زرین کلید قصر رفیع جنان دهد  
قارون ز خاک سرزند از شادی و سرور  
گنج نهان خویش به او ارمغان دهد  
«وارسته» را به عرصه محشر ز لطف خویش  
گردد شفیع و سرخط عفو و امان دهد



□ دعای عهد

ای شرف عهد تو ایمان ما	مهر تو پیمانہ و پیمانہ ما
مژده دیدار تو آرد بهشت	رایحه عطر تو دارد بهشت
عهد تو پیوند هزاران دل است	عهد تو یک معرفت کاملست
عهد تو بیت الغزل آفتاب	عهد تو دیباچه ام الكتاب
چشم جهان منتظر عهد تو	مژده رحمت خبر عهد تو
کعبه به لبتک تو صاحبدم است	زمزمه عهد تو در زمزم است
یوسف من شوق تو پیراهنم	رشته میثاق تو برگردنم
گسمشده اهل تو لاتوئی	صاحب آئین تبراً توئی
پرسش اگر هست تمنای تست	پاسخ اگر هست تماشای تست
قبله حضوری است که مانده بجا	تسا به نماز تو کند اقتدا
دیده به مهمانی نور آمده <sup>۴۴</sup>	رایحه عطر ظهور آمده
بی شک عهد تو یقین منست	معرفت مهر تو دین منست
هر صبح با نام تو بیعت کنم	دعای عهد تو تلاوت کنم
عهد تو مظلومی آل رسول	عهد تو غمنامه اشک بتول
یارب آن قامت رعنا کجاست؟	مهر درخشنده دلها کجاست؟

کجاست دارای مقام رفیع؟

وارث مظلوم غدیر و بقیع

جعفر رسول زاده

«آشفته»

### □ چشم براه

تا بیائی منم ای دوست ترا چشم براه  
به امید گل رویت همه جا چشم براه  
بیش از این ای گل گلزار محبت مپسند  
عاشقان سرِ کویت همه را چشم براه  
ای نسیم سحری، تا ز تو جانی گیرند  
گل جدا، لاله جدا، سبزه جدا چشم براه  
تا نثار قدمت گوهر اشک افشانند  
مانده نرگس به گلستان وفا چشم براه  
کعبه با شوق و شعف دیده براهت دارد  
مروه بس دل نگرانست و صفا چشم براه  
چشمه چشم من از هجر تو ای مه خوشید  
بیش از نیم مگذار ای صنما چشم براه  
روی بنمای که خورشید جهان آرا هست  
بهر دیدار تو ای مه به خدا چشم براه

□ دولت پاینده

دلم به لاله گلگون عذار می ماند  
که شاد از نفس گرم یار می ماند  
ز نقش داغ دل لاله خوانده ام که مدام  
به سینه داغ ز نقش نگار می ماند  
سبک گذر ز خیالم چنان نسیم ایدوست  
که جای پای تو در لاله زار می ماند  
مراز خویش به خواری مران که گل به امان  
بسا، به سایه دیوار خار می ماند  
گذشت عمر من از دوری تو، هر روزش  
به لحظه لحظه شب انتظار می ماند  
زبان بریده سردار عشق میثم گفت:  
که پای بند غمت سربدار می ماند  
بیا که تا گذر از مرز ننگ و رسوائی  
گدای عشق تو در رهگذار می ماند  
در آسمان چهارم مسیح با حسرت  
شود که تا به رخت خاکسار می ماند  
قیامت است قیامت اگر قیام کنی  
کجا زمینه به روز شمار می ماند  
ظهور تا کنی در نیام ناکامی  
قسم بجان علی ذوالفقار می ماند

مگر/به کشتن زهرا عدو نمی دانست؟

کز و بمثل توئی یادگار می ماند

بیا و بر همه ثابت به نصّ کوثر کن

که بهر فاطمه این افتخار می ماند

به عشق دولت پاینده تو یا مهدی

حکومت شهدا برقرار می ماند

دل خزان زده را با «امید» زنده کند

شمیم تو که به عطر بهار می ماند

محمد موحدیان

«امید»

#### □ ظهور عاطفه‌ها

تو از دیار تحیر ظهور خواهی کرد

ز کوچه‌های تخیل عبور خواهی کرد

هزار مرتبه از پشت شیشه ادراک

نگاه خسته ما را مرور خواهی کرد

در آن زمان که به جز ظلمت و تباهی نیست

تویی که آینه را غرق نور خواهی کرد

برای فهم طلوعت در آن شب تاریک

به دشت عاطفه‌ها قصد طور خواهی کرد

تو واژه واژه عدلی که در زمانه جور

به ذهن خسته انسان خطور خواهی کرد

مجید محسنی دادقانی

### □ آسمان سبز

بوی خورشید آید از صحن و سرای جمکران  
آفتاب اینجاست یاران، آشنای جمکران  
از کران تا بیکران آئینه دارد روی دست  
کن زیارت عشق را در روشنای جمکران  
می شکوفد روی لب فریاد و می گردد ز شوق  
حنجر هر لاله اینجا همصدای جمکران  
هر زمان با یاد روی مهدی صاحب زمان  
می تپد دلهای عاشق از برای جمکران  
جان مصفا می شود در جای جای آن حریم  
سعی کن تا راه یابی در صفای جمکران  
آسمانش سبز، لبریز از شقایقهای نور  
رنگ و بوئی از جنان دارد هوای جمکران  
می توان حس کرد مهدی را در آن وادی هنوز  
پاگذاری گر به صحن دلبربای جمکران  
بر گلستان وجودم می رسد با هر نسیم  
بوی یار از آستان کبریای جمکران  
همصدا با حضرت مهدی بیاد کربلا  
صد نیستان ناله دارد نینوای جمکران

با تن بیجان بیا «یاسر» که چون دارالشفای

روح می بخشد حریم جانفرای جمکران

### □ جمکران

جمکران ای نقطه پیوند دل  
 جمکران ای مثل کعبه با صفا  
 جمکران در تو دعاها مستجاب  
 جمکران تو یار ما را دیده‌ای  
 جمکران پر می‌کشد دلها همه  
 جمکران این چشمها قابل نبود  
 جمکران خون شد دل آن نازنین  
 جمکران او ناظر اعمال ماست  
 جمکران کفران نعمت می‌کنیم  
 جمکران از چشم او افتاده‌ایم  
 جمکران مولا ولی غمخوار ماست  
 جمکران مُردیم از دلواپسی  
 جمکران آن رهبر تنها کجاست؟  
 وارث مظلوم عاشورا کجاست؟

جمکران آن یار پنهان از نظر

دارد از حال دل یاران خبر

جعفر رسول زاده

«آشفته»

□ حدیث عشق

باز آ که بی تو کار به سامان، نمی‌رسد  
باز آ بی تو درد به درمان نمی‌رسد  
بردامن تو دست کس آسان نمی‌رسد  
آخر نگین عشق به دیوان نمی‌رسد

آخر، دوتا صدق دل و لقلق زبان

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

باز آ که تشنه‌ایم و پریشان تراز سراب  
باز آ که دیده باز نگردد مگر به خواب  
باز آ که سر به باد سپردیم چون حباب  
باز آ که با تو تازه شود عهد آفتاب

وین شب، شب سیاه گریزد از این میان

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

تا دستهای خسته توانا کنی، بیا  
تا خاک را دوباره شکوفا کنی، بیا  
تا برکه را برابر دریا کنی، بیا  
باید حدیث عشق تو معنا کنی، بیا

تا مدعی به نقد سخن بشکنند دهان

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

باز آی و خون دشمن بیداد خو بریز  
دیوارهای ظلم و ستم را فرو بریز  
از سرخ چهرگان ستم رنگ و رو بریز  
تلخابه عدالتشان در گلو بریز

بشکن طلسم تیرگی این حرامیان

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

روی تو دیدنی است، ولی چشم جان کجاست؟  
باران که هست تازه گی ارغوان کجاست؟  
آخر نشان کوی تو ای بی نشان کجاست؟  
دلخسته ایم مهر تو ای دلستان کجاست؟

کشتی شکسته ایم در این موج بی امان

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

خورشید من زمین و زمان میهمان تست  
این فیضها اشاره لطف نهان تست  
این سفرهها تبرک یک گرده نان تست  
هستی هنوز منتظر کاروان تست

میپسند بی پناه بمانیم همچنان

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

جعفر رسول زاده

«آشفته»



□ موعود

عمری در انتظار نشستم، نیامدی  
 دل را به روی غیر تو بستم، نیامدی  
 دل را برای آمدنت مهربان من  
 روزی هزاربار شکستم، نیامدی  
 امروز هم که با همه بی پناهییم  
 عاشق تر از همیشه‌ات استم نیامدی  
 گفتند سبزپوش تو از کعبه می‌رسد  
 هر جمعه رو به قبله نشستم، نیامدی

مجتبی تونه‌ای

□ انتظار

به آتش می‌کشم از شوق <sup>میشب</sup> امشب پیکر خود را  
 که تاریزم به پایت صبحدم خاکستر خود را  
 برای روز موعودی که با خورشید می‌آیی  
 پر از گل کرده‌ام اوراق سبز دفتر خود را  
 کلید آسمان در دستهای مهربان توست  
 بیا تا پر کنم از عشق امشب باور خود را  
 به ساحل آمدی، افسوس مثل موج برگشتی  
 به زانو داشتم وقتی سر همسنگر خود را  
 ببار ای آفتابی تر در این تکرار تاریکی  
 که برگیرم ز چشمانت نگاه آخر خود را

علی اکبر خالقی

### □ سبز در سبز

بیابان در بیابان، طرح اقیانوس در دست است  
 و یک صحرا پر از گل‌های نامحسوس در دست است  
 صدای پای نسلی در طلوع صبح پیچیده است  
 که او را آخرین آئینه مأنوس در دست است  
 چه نزدیک است جنگل‌های لاهوتی، نمی‌بینی؟  
 تجلی‌های دوراز دست آن طاوس در دست است  
 من از این سمت می‌بینم سواری را و اسبی را  
 افقها سبز در سبزند و او فانوس در دست است  
 دو دستت را برآور رو به بارانها که میدانم  
 تو را انگشتی از جنس اقیانوس در دست است  
 شبی در خواب دیدم می‌رسد مردی به بالینم  
 که می‌گویند او را دست جالینوس در دست است  
 سحر از گریه‌های روشن همسایه فهمیدم  
 که کاری تازه در مضمون یا قدوس در دست است  
 در این اسرار آنسویی خیال انگیز و کشف‌آمیز  
 نخستین شرح ما بر مشرب مأنوس در دست است

### □ پیمان

کسی را دوست می‌دارم که تن را مایه جان است  
 برای دردهای کهنه دل عین درمان است  
 دل از مهرش بریدن نیست ممکن، لیک درپایش  
 سر افکندن به رسم جانفشانی، سخت آسان است  
 سحر پاشیده در رخسار شام سرد تنهایی  
 شب دیجور این چشم انتظاری رو به پایان است  
 کدامین گل مگر از جاده‌های دور می‌آید؟  
 که عطر آمیز و مشک‌افشان نسیم صبحگاهان است  
 غم از شادی ما کنج دل ویرانه می‌میرد  
 شب میلاد موعود خدای حی سبحان است  
 به استقبال او امشب فلک، آئینه‌دار آمد  
 گریبان چاک گل، بلبل به شوق او غزلخوان است  
 زمین رشک زمان و غبطه هفت آسمان گشته  
 به خاکش سرو بستان ولایت، تا خرامان است  
 بسا جانا طلب‌گر می‌کنی، جان بر لب آریمش  
 که مارا چشم بر حکم است و گوش جان به فرمان است  
 خدا را ای صبا با قائم آل محمد صلی الله علیه و آله گوی  
 که تا روز قیامت شیعه را سرپای پیمان است  
 سزای «آتش» است این شعر بی سامان من اما  
 گلستان می‌شود تا چشم احسان تو بر آن است

سید محمود علوی نیا

«آتش»

### □ قبیله وحی

روپیده ز خانه وفا آیه مهر  
آئینه بیاورید و مجمر که شکفت  
از سبزترین تبار تاریخ رسید  
برخاسته از قبیله روشن وحی  
از باورش آئین سحر می جوشد  
بر پاشده از فروغ او پایه مهر  
در کوچه استخاره، یک پنجره نور  
می تابد از «آتش» گرانمایه مهر

سید محمود علوی نیا

«آتش»

### □ دعا و اشک

بی تو چه سخت می گذرد روزگار من  
«خود را به من نشان بده آئینه وار من»  
ای آفتاب خیره به راهت نشسته ام  
رحمی به حال دیده چشم انتظار من  
هر شب برای آمدنت گریه می کنند  
سجاده و دو دیده اختر شمار من  
امید بسته ام که می آئی و می کشی  
دستی بر این دل، این دل امیدوار من  
دل را برای آمدنت فرش کرده ام  
بشتاب ای امید دل بیقرار من

دست دعا و اشک نیاز و ظهور تو

کی مستجاب می شود این انتظار من؟

مجتبی تونه ای

□ معجز شق القمر

کاش شام غم او را سحری می آمد  
 ز سفر کرده ام اکنون خبری می آمد  
 کاش ز آن یوسف گمگشته به ما بی خبران  
 اللّٰه اللّٰه خبر تازه تری می آمد  
 کاش چون مهر که عالم همه نورانی از او ست  
 روشن از پرتو نورش نظری می آمد  
 همه خاک ره او کحل بصر میکردیم  
 ز سر نواز اگر رهگذری می آمد  
 نه مرا دیده پر از خون بود از هجر که دوش  
 این مصیبت به سر هر بصری می آمد  
 گر هلال ابرویم از مهر هویدا می شد  
 ز ابرویش معجز شق القمر می آمد  
 مصلحت نیست که از او خبری باز آید  
 ورنه از جانب ایشان خبری می آمد  
 تا کند پایه میزان عدالت بر پا  
 وه چه خوش بود شه دادگری می آمد  
 میرسیدیم به سر منزل مقصود آری  
 اگر از رهگذری راهبری می آمد  
 چشم «حدّاد» به ره ماند و نیامد، ای کاش  
 انتظارش به سر از منتظری می آمد

### □ ظهور

شبی که یاد تو از خاطر عبور کند  
قسم به عشق، دلم خواهش حضور کند  
کنار پنجره تنها نشسته‌ام که مگر  
ز کوچه مرکب فرخنده‌ات عبور کنند  
دل خزان زده من همیشه می‌خواهد  
که فصل سبزتر بارها مرور کند  
به حلقه حلقه اشکم دخیل می‌بندم  
که درد غیر ترا از تنم به دور کند  
در آرزوی پرده که تا نفخه مسیحایت  
درون سینه بیداد و فتنه، شور کند  
به میهمانی چشمم قدم گذار که چشم  
نثار مقدم تو آیه‌های نور کند  
شبی که برق نگاهت فتد به خانه چشم  
دل شکسته ما را پر از سرور کند

کنار پنجره انتظار منتظران  
نشسته‌اند که آن آشنا ظهور کند

□ دست دعا

نشسته‌ام سرره تا که یار باز آید  
خزان شدم که دوباره بهار باز آید  
ستاره‌های شب دیده‌ها نوید آرند  
که ماه مردم چشم انتظار باز آید  
کویر تشنه شد این بوستان و منتظر است  
که ابر رحمت پروردگار باز آید  
چو نخل خشک گرفتم هزار دست دعا  
کز آن بهار مرا برگ و بار باز آید  
به اشک مخفی شب زنده‌دارها سوگند  
که صبح خیزد و آن روزگار باز آید  
بسان سایه شدم گوشه گیر و منتظرم  
که آفتاب من از کوهسار باز آید  
ز خون دل همه شب دیده را نگار کنم  
مگر به خانه خود آن نگار باز آید  
قرار داده‌ام از دست و میدهم جان هم  
اگر قرار دل بیقرار، باز آید  
از آن نباخته‌ام جان ز دوری‌اش که مباد  
به زحمت افتد و سوی مزار باز آید  
ز اشک، چشمه چشم از آن سبب خشکید  
که خون به دامن این جویبار باز آید/  
به سوی کلبه یعقوب مزده بر «میثم»  
که روشنائی آن چشم تار باز آید  
حاج غلامرضا سازگار «میثم»

### □ در حسرت وصل

با سوز و هجر یار به سر می بریم ما  
چون لاله داغ دل به جگر می بریم ما  
از بحر پر طلاطم دوران به لطف حق  
کشتی برون ز موج خطر می بریم ما  
یادش انیس و مونس تنهائی دل است  
اینگونه صبح و شام به سر می بریم ما  
در انتظار وصل تو هستیم و عاقبت  
این شام هجر را به سحر می بریم ما  
عشق ترا به قیمت جان می خریم اگر  
کی زین شراء و بیع ضرر می بریم ما؟  
خاریم و گر گلی نشکفت از وجودمان  
پس از دوام خویش چه بر می بریم ما؟

زنده یاد مرحوم حاج تقی براتی

### □ انتظار

و شهر را پر از نشاط و شور کن	ز کوچه های شهر ما عبور کن
بیا به جام شب شراب نور کن	به سرزمین پاک اشتیاق ها
فضای خانه را پر از سرور کن	بیا به خانه دلم سری بزن
کتاب انتظار را مرور کن	هنوز هم به شب اشاره می کنی!
بیا بخاطر خدا ظهور کن	نگاه انتظار من سیاه شد
نگاه چشمه را پر از بلور کن	بیا و از تبلور زلال عشق
ز کوچه های شهر ما عبور کن	بیا و در حضور سرخ لاله ها

سيف الله خادمی (خادم)



□ گوهر شب چراغ

پای تا سر همه تماشائی	بسکه نقش آفرین و زیبائی
یوسف یک جهان زلیخائی	بسکه زیبات آفریده خدای
گاه چون طوطی شکر خائی	گاه چون بلبل سخن سنجی
گوهر شب چراغ دلہائی	شمع جمع محمد و آلی
که چو خورشید عالم آرائی	در تو اللہ و نور می بینم
زہرہ تابناک زہرائی	اختر آسمان توحیدی
گل گلزار آل زہرائی	میوہ باغ عالم و حیی
شافع فرد فرد فردائی	رافع مجرمینی امروزی
تا تو از جمع خلق منہائی	منہی منہی است در جَولان
نه تو روئیت گزین رویائی	نه بیداریت کسی بیند
گاه پائین و گاه بالائی	گاه در عرش و گاه در فرشی
بعد لا ترجمان الأئی	لا ولن گوی نفی در اثبات
نور چشم علی اعلائی	میوہ قلب پاک فاطمہ ای
روح بسخس دم مسیحائی	ز تو خواهم شفا که بادم گرم

سوزد و سازد از غمت «حدّاد»

یا بمیرد، شما چه فرمائی؟

حاج عباس حدّاد

### □ آئینه و دل

امشب گل و آئینه و دل بیدارند  
انگار همه منتظر دیدارند  
از آیینه‌های مهربان می‌پرسم  
آیا خبری ز یوسف ما دارند؟  
عمری است غروب جمعه‌ها مهدی جان  
چشمان دلم به یاد تو می‌بارند  
جز حسرت دیدار عزیز زهرا  
چشمان من از هر دو جهانم بیزارند  
شرم است بگویم که جهان و مردم  
یساران تو را همیشه می‌آزارند  
مادر غم انتظار تو می‌سوزیم  
شاید که به خاک ما قدم بگذارند  
منیرالسادات بهاء‌الدینی

### □ می‌رسی

تو ای روشنای سحر می‌رسی      ز خورشید آئینه‌تر می‌رسی  
به دیوارها یاس گل می‌کند      تو ای روح باران، مگر می‌رسی؟  
نمی‌ماند این کوچه‌ها بی‌عبور      که روزی از این رهگذر می‌رسی  
نماز شقایق تماشای تست      ز کعبه تو ای سبزتر می‌رسی  
تو با مصحف روشن فاطمه  
و با ذوالفقار پدر می‌رسی

زهرا رسول زاده

□ خاطره

آقا بیا که آمدنت دیر می شود  
 هر لحظه ای بدون تو دلگیر می شود  
 وقتی کبوتران غم آزادمی شوند  
 دلها به جرم عشق تو زنجیر می شود  
 فریادهایمان چو سکوتی مکرر است  
 در قلبها صدای تو تحریر می شود  
 در انتظار یک تپش سبز مانده ایم  
 در دل نگاههای تو تصویر می شود

در کوچه های خاطره ما خسته می رویم  
 آینده ای به یاد تو تفسیر می شود

اکرم عیسی آبادی

□ دیدار یوسف

ای بهتر از فرشته به زیبائی  
 خود رفته ای نهان به حجاب اندر  
 پرده بهل جمال دل آرا را  
 بنمای آن دو سنبل مشکین را  
 مانند سرو قد تو در بستان  
 ز اول نموده عشق توأم رسوا  
 دیدن کجا؟ تواند یوسف را

تا چند خو گرفته به تنهایی  
 جمعی نموده واله و شیدایی  
 کز دست شد توان و شکیبائی  
 بشکن بهار سنبل صحرائی  
 سروی نرسته است به رعنائی  
 شادم از این فضاحت رسوایی  
 آن را که نیست چشم زلیخایی

خوبان روزگار دل ما را  
 بردند و می برند به یغمائی

طاهره کریمی

### □ گل نرگس

بیا تا نغمه شوق از نهاد خاک برخیزد  
غبار از خاطر آینه افلاک برخیزد  
اگر در جلوه آری گوهر پاک وجودت را  
صدف از دامن دریا گریبان چاک برخیزد  
گل شوق تو را در دیده می‌کارم، مگر امشب  
دل از خواب‌گران آرزو، چالاک برخیزد  
اگر پا در رکاب آری به پا بوس سمند تو  
هزاران لاله خونین جگر از خاک برخیزد  
ببار ای دیده امشب قطره قطره اشک بر دامن  
که از دل شعله شعله آه آتشناک برخیزد  
به هنگام ظهور تو، بسی خورشید نورانی  
به پیش پای تو چون خاکیان ز افلاک برخیزد  
مگر حرف مرا تکرار سازد ای گل نرگس  
سخن با کوه می‌گویم کز او پژواک برخیزد

به شوق نرگس مست تو ای مهر جهان‌آرا

بسی گلنغمه مستی ز نای تاک برخیزد

### □ مشرق فردا

دل‌تنگی مرا به تماشا گذاشته است  
اشکی که روی گونه من پا گذاشته است  
همزاد با تمامی تنهایی من است  
مردی که سر به دامن صحرا گذاشته است  
این کیست؟ این که غربت چشمان خویش را  
در کوله بار خستگی ام جا گذاشته است  
این کیست؟ این که این همه دلهای تشنه را  
در خشکسال عاطفه تنها گذاشته است

خورشید چشم اوست که هر روز هفته را  
چشم انتظار مشرق فردا گذاشته است

سعید بیابانکی

### □ چشم براه

به تمنای طلوع تو جهان چشم براه  
به امید قدمت کون و مکان چشم براه  
به تماشای تو ای نور دل هستی هست  
آسمان کاهکشان، کاهکشان چشم براه  
در شبستان شهود اشک نشان دوخته‌اند  
همه شب تا به سحر خلوتیان چشم براه  
نازنینا نفسی اسب تجلی زین کن  
که زمین گوش به زنگ است و زمان چشم براه

آفتابا دمی از ابر برون آ که بود  
بی تو منظومه امکان، نگران، چشم براه

زکریا اخلاقی

### □ زخمی‌ترین داغ

می‌مانم اینجا با تو حرفم را بگویم  
زل می‌زنم بر جاده‌های روبرویم  
اینجا نمی‌فهمند حرفم را، اگر هم  
از غربت آئینه با دلها بگویم  
هر جمعه می‌گیرد سراغت را دل از من  
از بسکه وعده داده‌ام، رفت آبرویم  
از پشت صدها پنجره سمت نگاهت  
باور کن آقا روز و شب در جستجویم  
من شیعه زخمی‌ترین داغ علی‌یم  
بغضی نشسته تا همیشه در گلویم  
هر چند میدانم که فصل خشکسالی است  
یک فرصت دیگر بده از خود برویم

□ تنهایی

از نگاه تو اگر آینه سرشار شود  
بخت خوابیده او یکسره بیدار شود  
خانه بر دوش تراز باد صبا خواهد شد  
آنکه در حلقه زلف تو گرفتار شود  
عطر حیرت ز سراپای تنش می‌ریزد  
از نگاه تو اگر آینه سرشار شود  
روشنی می‌برد از برکه چشم تو سحر  
صبح در آینه چشم تو بیدار شود  
سهم من از غزل عشق تو بسیار کم است  
بسیار اندک من کاش که بسیار شود

شب به اندازه تنهایی من دلگیر است  
کاش خورشید نگاه تو پدیدار شود

### □ در پناه تو

می‌تپد دل زمین گرچه در پناه تو  
پر ستاره می‌شود دل به یک نگاه تو  
خیره مانده آینه از تلاطم خلوص  
باز کرده پنجره چشم در پگاه تو  
بشکن این سکوت خودیوسف عزیز ما  
اشک‌های عاشقان می‌چکد به چاه تو  
نیست لایقت اگر این دل پر از غبار  
پهن کرده آسمان چشم خود به راه تو  
لحظه‌های سبز دل با تو اقتدا کنند  
می‌زند زمین به خود عطر سجده گاه تو

شب اگر تنیده بر روح خفته‌مان، ولی  
آسمان نشسته در انتظار ماه تو



□ نقطه پرگار

الا ای رهبر احرار مهدی      امام و هادی ابرار مهدی  
کجائی ای نهال باغ زهرا      سلیل حیدر کرار مهدی  
الا ای وارث دین محمد      یگسانه حجّت دادار مهدی  
تو وارث بر جمیع اولیائی      توئی خاتم به هشت و چار مهدی  
کجائی ای طبیب دردمندان      که از هجران شدم بیمار مهدی  
فراق رویتای مهر دل افروز      شده مانند شام تار مهدی  
بسیاکز هجر روز دوستانت      محبتان را دهد آزار مهدی  
بسیای ماه افلاک ولایت      توئی چون نقطه پرگار مهدی

جمال خویشتن بنما به «محبوب»

که باشد طالب دیدار مهدی

حاج احمد مشجری

«محبوب»

### □ خورشید عالم آرا

خو، به تهائی کند، روح مجسم را بسین  
عالم آرائی کند، خورشید عالم را بسین  
گر چنین باکر و بافر آید این حوری سرشت  
فرز آدم می برد، فرزند آدم را بسین  
می خرامد همچو طاووس بهشت این نیک پی  
شبه احمد را نگر، عیسی بن مریم را بسین  
حکمت است و مصلحت، زیرا که پنهان گشته است  
از میان خلق عالم، اسم اعظم را بسین  
روح الارواح است در کونین، ای روحی فدا  
آخرین نقش نگین مهر خاتم را بسین  
گفتم ای خورشید کی ظاهر توانی گشت؟ گفت:  
آیه پر سایه واللّه اعلم را بسین  
مُشط را از مُشَبِّ خود مشاطه بیرون کرد و گفت  
جعد و کاکل را نگر، گیسوی پر خم را بسین

مقدم قدسش مقدم باد و ز قدسیان  
با زبان بی زبانی خیر مقدم را ببین  
گوهری مخفی شد از سر دابه سامن را  
غیبت صغری و کبری، سر مبهم را ببین  
کوچه هجرش بود پرچم بیا با چشم عقل  
بر فراز هر چمی آثار پرچم را ببین  
با علایق این خلایق دوستدار حضرتند  
فیض دائم را نگر مهر دمادم را ببین  
رو به بام کعبه، بشنو سوز آه خلق را  
وز فراق خویش اشک چشم زمزم را ببین  
خرد می گردد اگر روزی فرو کوبد ز قهر  
بر دهان کفر و <sup>ظلمت</sup>، مشت محکم را ببین  
دادخواها از درون پرده غیبت در آی  
جور و ظلم این جهان نا منظم را ببین  
صهیونیمی می کند در قدس دائم قتل عام  
گرگ آدم خوار و روباه مسلم را ببین  
در غم جد برادر کشته ات، یعنی حسین علیه السلام  
قامت خم گشته ماه محرم را ببین  
در رهش «حداد» یک جان داشت آن هم شد نثار  
در مقام عشق این سرمایه کم را ببین  
حاج عباس حداد

## □ شکوفه آباد

نگاههای تو با ما همیشه پنهانی است  
 ولی وصال دلم با دلت به آسانی است  
 به بامداد پر از شوق و شور آدینه  
 به جستجوی تو هر ندبه‌ای ز حیرانی است  
 شکست بغض پر از انتظار دل وقتی  
 که در دعای به تو مهرها به پیشانی است  
 طراواتی که دعای فرج به ما بخشید  
 نشانه‌ای ز تو در یک غروب عرفانی است  
 لبی که نام تو خواند شکوفه آباد است  
 دلی که یاد تو دارد عجب چراغانی است  
 نشان روی تو و قبر مادر و شب قدر  
 بگو به من ز چه روای عزیز پنهانی است؟  
 ظهور کن که به دین جان تازه می‌بخشی  
 که بی تو شیعه یقین مذهب پریشانی است  
 اگر نیائی و از کوچه‌ها گذر نکنی  
 به حق عشق که مرگ امید ما آنی است  
 شگفت نیست که چشمت به این دیار افتد  
 که بهترین رقم انتظار، ایرانی است

□ دخیل اشک

عشق دل انگیز تو را پا بست پا بستم  
 ای مهربان کی می رسد بردامنت دستم؟  
 آقا درست است اینکه من آلوده ام اما  
 عهده‌ی که با مهر تو بستم را که نشکستم  
 چه آبرویی بین مردم داده‌ای بر من  
 وقتی به جمع عشقبازان تو پیوستم  
 ز آندم که خود را می شناسم عاشقت بودم  
 تا این نفس باقی بود هم عاشقت هستم  
 دیدی چه شبهایی ضریح چشم را تا صبح؟  
 در آرزوی تو دخیل اشک می بستم  
 یک جرعه از جام نگاهت لطف کن ساقی  
 و آنکه ببین از سکر چشمت تا کجا مستم

محمود شریفی

«کمیل»

## □ شوق

بیا که دل به تو ای یار مهربان بدهیم  
 اگر قبول افتد ز شوق جان بدهیم  
 به رونمای تو ای روشنای چشم بشر  
 کجاست گوهر اشکی که ارمغان بدهیم؟  
 سمندریم ولی از خجالت آب شویم  
 اگر در آتش عشق تو امتحان بدهیم  
 غبار غم به سروروی عید بنشیند  
 نگارخانه دل را اگر تکان بدهیم  
 شکسته زورق اندیشه را اگر روزی  
 به دست و سینه امواج بیکران بدهیم  
 ز راه دیده خود هر چه خون دل داریم  
 به پای بوس غم صاحب الزمان بدهیم  
 بیا که خانه خراب غم توئیم ای دوست  
 به دست گریه بگو تا به کی عنان بدهیم  
 نوای مرغ شباهنگ می شود خاموش  
 اگر به ناله شب گیر خود امان بدهیم  
 به بام چرخ برای ابد غروب کند  
 اگر به ماه، جمال تو را نشان بدهیم  
 برای آنکه شهادت به شوق ما بدهند  
 چمن چمن گل پرپر به باغبان بدهیم  
 شمیم وصلت اگر بر مشام ما برسد  
 گلاب مهر و محبت به آسمان بدهیم

□ بدر منیر

کجائی: ای شه گردون سریر مهدی جان

شدم ز هجر تو از عمر سیر، مهدی جان

بیا و زود ز بیگانه انتقام بگیر

بیا که گشته ظهور تو دیر، مهدی جان

ز چهره پرده بر افکن جمال خود بنمای

امید هر دل برنا و پیر، مهدی جان

بیا و پرچم دین را در اهتزار آور

به امر خالق حیّ قدیر، مهدی جان

توئی امام و توئی قائم و توئی حجّت

توئی به راز دو عالم خبیر، مهدی جان

توئی ولیّ و توئی والی و توئی والا

توئی به خلق دو عالم امیر مهدی جان

توئی امیر به حق عبد خالق مطلق

توئی ز جانب یزدان سفیر، مهدی جان

بیا بیا که در این غم‌سرای ظلمانی

رخ تو هست چو بدر منیر، مهدی جان

ز کینه تیزی اعدا ز پای افتاده‌ام

عنایتی کن و دستم بگیر، مهدی جان

به خوان به کعبه ندای رسای جاءالحق

رسان به گوش جهانی، صغیر، مهدی جان

بیا به یاری اسلامیان قدم بردار

که نیست غیر تو ما را مُجیر، مهدی جان

بیا و عاشق خود را از انتظار برآر

که عشق تست مراد در ضمیر، مهدی جان

روا مدار که باشند رهروان رهِت

به چنگ فرقه کافر اسیر، مهدی جان

به روز حشر ز «محبوب» هم شفاعت کن

ز راه مهر در آن دارو گیر، مهدی جان

حاج احمد مشجری

(محبوب)



### □ یوسف فاطمه

ای مصفاً به گل چهره تو بستانها  
وی معطر به جمال تو گل و ریحانها  
منجی خلقی و امید همه انسانها  
داستان غم هجرت به لب داستانها

شیعه را جان ز غم هجر تو فرسود بیا

ای گل فاطمه ای مهدی موعود بیا

ما که از سیر کتب درس غم آموخته ایم  
جز غم هجر تو ای دوست نیندوخته ایم  
دیده اشک فشان، در ره تو دوخته ایم  
آنقدر با غم تو ساخته و سوخته ایم

یاد تو شمع شده ما همه پروانه تو

ما گدائیم و نشسته به در خانه تو

ای امی دل افسرده و بیمار بیا  
گرچه ما را نبود دیده دیدار بیا  
یوسف فاطمه آخر سر بازار بیا  
عارفانت همه باشند خریدار بیا

دوستاناران جهان جمله مدرّس خواهند

نرگس چشم تو را ای گل نرگس خواهند

ما همه ریزه خور سفره احسان توئیم  
بر سر خان تو بنشسته و مهمان توئیم  
همه سرباز تو و گوش به فرمان توئیم  
ما که جمعیم به هر گوشه پریشان توئیم

روز ما از غم هجران تو شب گشته بیا  
کار از کار محبان تو بگذشته بیا

در امید به روی دل ما بسته ببین  
رشته وحدت ما را همه بگسسته ببین  
دست بسته لب بسته دل بشکسته ببین  
همه از پای، ز دوری تو ننشسته ببین

ما همه منتظریم و تو به ما منتظری  
چه بگوئیم؟ تو از حال همه باخبری

عارفی گفت که دل راه غمت می سپرد  
روز و شب یاد تو از خاطر غمگین ترود  
هر مطاعی که ندیده است کسی، چون بخرد؟  
تا کسی رخ ننماید ز کسی دل نبرد

دلبر ما دل ما برد و به ما رخ ننمود  
توئی آن دلبر نادیده که خلقیش ستود

آشکارا ز چشمت غم پنهانی ما  
آگهی هست تو را راز پریشانی ما  
نقش بسته غم هجر تو به پیشانی ما  
سر بزن یکدم و بین سربه گریبانی ما

درد دلهای محبان تو ناگفتنی است  
تا نسیمت نوزد این گل نشکفتنی است

علی انسانی

### □ در پناه تو

عطر هزار آینه دارد نگاه تو  
روشنگر تمامت هستی ست ماه تو  
یک شعله است صاعقه از برق خشم تو  
خورشید آب می شود از هُرم آه تو  
ایمان کبوتریست در آفاق روح تو  
ایثار قطره ایست در ابر نگاه تو  
از هفت خوان تار هوس می کند عبور  
هر کس که شد اسیر دو چشم سیاه تو  
گفتی که ما مواظب آینه ها شویم  
ای کاش بود کودک دل سر به راه تو  
وقتی عبور می کنی از کوچه باغ صبح  
دست بهار گل بفشانند به راه تو  
ای آخرین تجلی بودن بیا که ما  
آرام نیستیم مگر در پناه تو

□ صدای پای تو

قد و بالای او را دوست دارم  
رخ زیبای او را دوست دارم  
همه شب تا سحر در انتظارم  
صدای پای او را دوست دارم

□ چشم تو روشن

شده بدر مُنیرش پرتو افکن  
گرفته خون مهر و مه به گردن  
گلی در دامن نرگس شکفته ست  
امام عسکری علیه السلام، چشم تو روشن

□ خدا کی؟

مگر وصف رخ او را شنیده  
که رنگ از روی مهر و مه پریده؟  
مده نسبت به یوسف طلعتش را  
خدا کی مثل «مهدی» آفریده؟

□ گدای خوشه چین

دل از دستم ربوده نازنینی  
بُت خورشید روی مه حبیبی  
به پیش خرمن حُسن و جمالش  
بود یوسف گدای خوشه چینی

□ سراغ گل

نمی‌دونم غم دل با که بگویم؟  
سراغ کویت ای گل از که جویم؟  
شود آیا که روزی مقدمت را  
گاهی بوسه زنم گاهی ببویم

□ تا بیائی

دلم وصف جمالت را شنیده  
ز هجرت جان من بر لب رسیده  
الهی زنده باشم تا بیائی  
گذارم بر کف پای تو دیده

□ صفای کعبه

ندارد مروه بی‌رویت صفائی  
صفای کعبه آقاکی می‌آیی؟  
سحر کی می‌شود شام جدایی  
گل نرگس گل زهرا کجائی؟

□ چشم انتظار

هوای دیدنت دارد دل من  
بگو کی حل شود این مشکل من؟  
تو را چشم انتظارم تا بیفتد  
به رویت دیده‌ناقابل من

محمود شریفی

«کمیل»

### □ شمیم

با ماه بگوئید کمی صبر کند  
خورشید سر از کوچه شب برزند  
می‌روید از آسمان غیبت، مهری  
کز نور خود آفتاب را می‌شکند

پیغمبر گل به نام صبح آمده‌است  
سرشار تراز پیام صبح آمده‌است  
در لحظه انتظار جانکاه سحر  
خورشید به احترام صبح آمده‌است

در سجده فلک به نام او می‌آید  
صد آینه در سلام او می‌آید  
از روزنه‌های سبز گلدسته عشق  
آوای خوش کلام او می‌آید

تا حسن تو در مصاف آئینه‌نشست  
در حسرت رویت دل آینه‌شکست  
یک‌باغچه لبریز شمیت‌دارم  
بردوش صبا شد آتش از سبوی تو مست

مشتاق تو آفریده‌ای نیست که نیست  
حیرت زده تو دیده‌ای نیست که نیست  
مجنون تو، هر گوشه این شهر خراب  
خنجر به جگر رسیده‌ای نیست که نیست

سید محمود علوی‌نیا

«آتش»

□ جمکران، آقا کجاست؟

جمکران از راه دوری ما به امید آمدیم  
از برای دیدن انوار خورشید آمدیم  
ما به پابوسی آن خورشید جاوید آمدیم

آسمانت را یگانه اختر زیبا کجاست؟

جمکران، آقا کجاست؟

جمکران اندوه ما بسیار و شادی‌ها کم است  
از فراق روی مهدی قسمت ماماتم است  
بی فروغ روی مولا سرد و خامش عالم است

آفتاب عالم افروز جهان آرا کجاست

جمکران، آقا کجاست؟

جمکران از زاده زهرا نشانی گو به ما  
گو که باشد در کجا مولای ما محبوب ما؟  
شد تمام ای جمکران این طاقت ایوب ما

گو به یعقوبان مهدی یوسف زهرا کجاست؟

جمکران، آقا کجاست؟

جمکران از ما نشان دوست را پنهان مکن  
عاشقان روی مهدی را تو سرگردان مکن  
زائرت را بیش از این سرگشته و حیران مکن

آن گل خوشرنگ و بوی گلشن طاها کجاست؟

جمکران، آقا کجاست؟

ترسم آخر روی ماهش را نبینم جمکران  
ترسم از باغ نگاهش گل نچینم جمکران  
عاشقم من عاشق آن مه جبینم جمکران

آنکه برد از سینه رنجور ما دل را کجاست؟

جمکران، آقا کجاست؟

جمکران از او نشان تربت زهرا بپرس  
از علی و کربلا و غربت زهرا بپرس  
از ستم‌هایی که شد بر امت زهرا بپرس

کن سؤال از او مزار مخفی زهرا کجاست؟

جمکران، آقا کجاست؟

ابراهیم سنائی



□ وقت دیدار

بوی یاس و بوی مشک و بوی عود آید  
 امشب آن سرّ الهی در شهود آید  
 جان را صفا آمد آن آشنا آمد یامهدی یامهدی  
 شهر سامرا به عرش حق زند پهلو  
 از تجلی جمال بسی مثال او  
 یامهدی یامهدی از عالم بالا آمد ندا بشری  
 ای دل از خود کن برون اندوه و غمها  
 تابه شادی بگذرانی عهد مولا را  
 یامهدی یامهدی در جشن ایامش شو زنده بانامش  
 هر که جانش شعله‌ور از عشق دلدار است  
 بر سر راهش نشیند وقت دیدار است  
 یامهدی یامهدی آن یوسف قرآن می آید از کنعان  
 ابر رحمت گو ببارد دشت و صحرا را  
 تازه گرداند هوای شوق دلها را  
 یامهدی یامهدی نور و سرور آمد فصل حضور آمد  
 مهدی آید تا امید عاشقان باشد  
 رهبری آید که مولای جهان باشد  
 یامهدی یامهدی هستی ز هست اوست جانها بدست اوست  
 امشب از عطر ظهورش دل مصفا کن  
 شیعه امشب عشق خود تقدیم مولا کن  
 از جان بگو با ما یامهدی زهرا  
 جعفر رسول زاده

□ صفای مجلس

گل روئیده زباغ دل جاء الحق ذوق الباطل آمد یوسف زهرا  
لاله طاهها لاله طاهها بر تو سلام خدا  
یوسف زهرا یوسف زهرا جان جهانت فدا  
توئی توئی هادی توئی توئی مهدی توئی توئی مولای من  
دل گشته حرمت مهدی جان خاک قدمت مهدی ای شمع دل عالم  
هستی قرآن امید عترت صفای مجلس توئی  
لاله نرگس لاله نرگس لاله نرگس توئی  
ای یاران شب مولود است عید مهدی موعود است ای جانها بفدایت  
بقیة الله بقیة الله شمع وجودم توئی  
صوم و صلاتم حج و زکاتم روح سجودم توئی  
یا بن الانسیه الحورا یا بن الفاطمه الزهرا میلاد تو مبارک  
مهر تو دین و جان تو شمع و سامره پروانه ات  
جنت و رضوان حوری و غلمان عاشق دیوانه ات  
من خاک قدم یارم من دلدادۀ دلدارم یا مهدی نظری کن  
به جان احمد به جان حیدر بفاطمه مادرت  
هر چه که هستم دل بتو بستم مرا مرا از درت

حاج غلامرضا سازگار

«میشم»

□ میلاد نور

نور حق شد جلوه گر در نیمه شعبان  
شد منور از قدومش عالم امکان

ای مهدی زهرا ای یوسف طاها جانم فدات مولا  
البشاره مؤمنین میلاد نور آمد  
قلب زهرا و پیمبر را سرور آمد

ای مهدی زهرا ای یوسف طاها جانم فدات مولا  
در سپهر آفرینش اختری آمد  
مشتری بر عارض او مشتری آمد

ای مهدی زهرا ای یوسف طاها جانم فدات مولا  
دل به پابوس قدومش صد نوا دارد  
آرزوی دیدن آن مه لقا دارد

ای مهدی زهرا ای یوسف طاها جانم فدات مولا  
یوسف کنعان شود محو جمال او  
همچو پیغمبر بود حسن خصال او

ای مهدی زهرا ای یوسف طاها جانم فدات مولا  
سامره از مقدمش دریای نور آمد  
موسی عمران، ما از کوه طور آمد

ای مهدی زهرا ای یوسف طاها جانم فدات مولا

□ امامت و ولایت

مظهر حسن سرمدی، لاله باغ احمدی    دسته گل محمدی  
یا بن الحسن خوش آمدی  
جمال حیّ ازلی    تجلی لم یزلی    ماه محمد و علی  
قدم به چشم ما زدی  
یا بن الحسن خوش آمدی  
حکمیة چون گل بویدت    با شک شوقش بویدت    پدر به خنده گویدت  
قران بخوان یا ولدی  
یا بن الحسن خوش آمدی  
جهان به ظلّ رایت    نجات در هدایت    امامت و ولایت  
هم ازلی هم ابدی  
یا بن الحسن خوش آمدی  
تو شمع هر انجمنی    تو ماه بیت الحسنی    تو حجّت ذوالمنی  
تو نور رب الصمدی  
یا بن الحسن خوش آمدی  
به چرخ عزّت قمری    به بحر عصمت گهری    به نخل زهرا ثمری  
به بیسه دین اسدی  
یا بن الحسن خوش آمدی  
حاج غلامرضا سازگار

### □ پیغام گل

اهل دل فصل بهار جانهاست  
گل به باغ آرزو شکوفاست

مهدی آمد مهدی آمد یار دلها

ساقی آمد عشق و گل به دستش  
شوق نرگس چشم می پرستش

عشق عالم سرّ خاتم جان زهرا

می رسد پیغام گل به گلشن  
باغبان چشم دل تو روشن

فرزند تو دل‌بند تو یا مصطفی

مهدی آمد مصلح جهانی  
رهبر آئین آسمانی

عدل و ایمان نور و برهان سرّ تقوا

یا اباصالح فدای نامت  
آسمان خیزد به احترامت

روی زمین مستضعفین از تو احیا

ای صفای دل شیعیان  
رونق مسجد جمکرانت

قبله گاه اهل عالم باشد آنجا

تو چراغ دل اهلبیتی  
گرمی محفل اهلبیتی

خصم ظالم یار مظلوم حق سراپا

جعفر رسول زاده «آشفته»

□ ظلمت شکن

عاشقان نیمه ماه شعبان رسید مولد منتظر روح قرآن رسید

ای گل فاطمه رونق هر چمن

حجّت ابن الحسن

تابیده در جهان نور صاحب زمان آمده آخرین جلوه حق نشان

شد معطر جهان از گل یاسمن

حجّت ابن الحسن

از افق شد برون روشنی بخش جان کز رخ ماه او تیرگی شدنهان

داری ای آفتاب نور ظلمت شکن

حجّت ابن الحسن

ای گل عسکری مرآت داوری در جهان نور تو کرده جلوه گری

از رخ چون قمر پرده یکسو بزن

حجّت ابن الحسن

گاه جاء الحق و زهق الباطل است مهدی فاطمه خورشید کامل است

ای گل فاطمه رونق هر چمن

حجّت ابن الحسن

محمود تاری

«یاسر»

□ لطف خدا

بپا خیزید و گل ریزید که دل را دلبری آمد  
ولی الله اعظم حجة ابن العسگری آمد

ابا صالح رسید در این جشن سعید

زمین و آسمان اکنون فروغ دیگری بگرفت  
گل نرجس بدوش خود گل زیباتری بگرفت  
در و دیوار هستی را عجب زیب و فری بگرفت  
از این دُردانه اش بوسه امام عسگری بگرفت

ابا صالح رسید در این جشن سعید

چه می شد روی ماه خود نشان عاشقان میداد؟  
چه می شد؟ با نگاهی جان به چشم نیمه جان میداد  
کریم است او هر آنچه خواهی بر تو بیش از آن میداد  
چه می شد؟ عیدی ما را خود صاحب زمان میداد

ابا صالح رسید در این جشن سعید

الهی یا الهی لطف بیحد از تو می خواهیم  
جمال بیمثال روی سرمد از تو می خواهیم  
به عالم ماهتابی که قدم زد از تو می خواهیم  
خدایا مهدی آل محمد از تو می خواهیم

ابا صالح رسید در این جشن سعید

حاج عبدالحسین اشعری

□ کوکب نور

امشب آمد سرّ خدا جاودانه  
خیز و بخوان با عاشقان این ترانه

ای فدای مقدم تو هستی من یابن الحسن

با دل ما می‌کند عشق مهربانی  
خاکیان را مرّده آمد آسمانی

چشم عالم بر جمال مهدی روشن یابن الحسن

ماه نور و مشرق نور کوکب نور  
روح قرآن آیه خواند از لب نور

از جاء الحق نعمة او طنین افکن یابن الحسن

هر که دارد آرزوی مصطفی را  
گو ببیند این جمال دلربا را

عاشقانرا جان بر آید وقت دیدن یابن الحسن

سرّ موعود گنج موجود رمز هستی  
اباصالح مقتدای حق پرستی

آنکه مهرش واجب آمد بر مرد و زن یابن الحسن

جعفر رسول زاده

«آشفته»



□ نگین خاتم

تبارک الله از این شب نشاط و سرور  
که زد قدم به جهان امام و رهبر نور  
بدامن نرگس گلی شکوفا شد که عطر مینویش صفای دلها شد  
یا مهدی یا مهدی  
به حسرت نگهش دلم نشسته براه  
ستاره می شمرم به شوق دیدن ماه  
به مزده رویش رسد صبا امشب  
که می رسد از ره نگار ما امشب  
نگین خاتم نور امام کشور دین  
طلایه دار زمان مدار اهل زمین  
به نیمه شعبان قدم به دنیا زد  
سروش جاء الحق صلا به دلها زد  
چه عسکری نسبی چه هاشمی لقبی  
ولی امر خدا امام منتجبی  
حقیقت ایمان ز روی او مشهود  
ولایت مطلق عدالت موعود  
هر آنچه فیض خداست از او رسد به بشر  
دم از ولایت او زند قضا و قدر  
بقیة الله است برای انسانها  
از او بود روشن چراغ ایمانها

جعفر رسول زاده

«آشفته»

□ میلادیه امام زمان (عج)

چلچراغ جهان نور سرمد عیان      شده در نیمه ماه شعبان  
دل دلدادگان دارد عطر جنان      که شکوفا شده گل ایمان  
آمد آمد ماه هر انجمن

آمد آمد حجة ابن الحسن

شمع بزم وجود نور حی و دود      منبع فیض وجود آمد امشب  
از لب قدسیان از دل عاشقان      نغمه‌های سرود آمد امشب  
آمد آمد ماه هر انجمن

آمد آمد حجة ابن الحسن

ساقیا ساقیا می عشق و وفا      بده امشب بما مهدی آمد  
روح صدق و صفا خاتم الاوصیاء      آخرین مقتدامهدی آمد  
آمد آمد ماه هر انجمن

آمد آمد حجة ابن الحسن

از نسیم سحر میرسد این خبر      که شده جلوه گر روی مهدی  
عید عشق و وفاست، بزم شادی بپاست      چشم اهل ولاست سوی مهدی  
آمد آمد ماه هر انجمن

آمد آمد حجة ابن الحسن

خانه عسکری جلوه دیگری      دارد از فیض این تازه مولود  
تهنیت از همه بر بنی فاطمه      رسد از یمن این عید مسعود

(محقق نعیمی)

□ فیض دائم

حسن گل چمن آرا شد عالم عاشق و شیدا شد امشب دل به تمنا شد  
جانان همه آمد

مهدی زهرا مهدی زهرا مهدی زهرا مولا  
شد مقصود خدا حاصل جاء الحق ذوق الباطل شد آئین خدا کامل  
حجّت بر حق رهبر مطلق سید والا مولا  
نرگس یاس بهشتی فر شد بر مهدی دین مادر از این آینه کوثر  
نور فاطمه آمد

تازه شد ایمان در دل یازان شوق تولا مولا  
آمد روشنی دلها آمد رونق محفلها آمد رهبر کاملها  
سر محکمه آمد

نسل محمد آیت سرمد حجّت یکتا مولا  
گرد مقدم او جانها نامش زینت عنوانها مشتاقش همه انسانها  
فیض دائمه آمد

عدل و کرامت ختم امامت زاده طاها مولا  
دل در حلقه گیسویش چشم منتظران سویش ذکر نام سمن بویش  
بر لب زمزمه آمد

در همه دنیا اسفل و اعلا رهبر تقوا مولا

جعفر رسول زاده

«آشفته»

□ صفای دل

اهل دل فصل بهار جانهاست گل به باغ آرزو شکوفاست  
مهدی آمد مهدی آمد یار دلها

یابن الزهرا

ساقی آمد عشق و گل به دستش شوق نرگس چشم می پرستش  
عشق عالم سرخاتم جان زهرا

یابن الزهرا

می رسد پیغام گل به گلشن باغبان چشم و دل تو روشن  
فرزند تو دل بند تو یامصطفی

یابن الزهرا

مهدی آمد مصلح جهانی زهر آئین آسمانی  
عدل و ایمان نور و برهان از او برپا

یابن الزهرا

یا اباصالح فدای نامت آسمان خیزد به احترامت  
روی زمین مستضعفین از تو احیا

یابن الزهرا

ای صفای دل شیعیانت رونق مسجد جمکرانت  
قبله گاه اهل ایمان باشد آنجا

یابن الزهرا

تو چراغ دل اهلبیتی گرمی محفل اهلبیتی  
خصم ظالم یار مظلوم حق سراپا

یابن الزهرا

□ گل خدائی

ذکر صلوات محفل ما بر مهدی اهل بیت طاها

یا مهدی زهرا

مقدمت مصفاً

سامره بهشت جاودان شد از پرده جمال حق عیان شد

با طلعت صاحب الزمان شد

هستی همه مظهر تجلاً

بر مقدم آن ولی اعظم آورده فرشته خیرمقدم

خورشید جهان شمول عالم

تأیید به آسمان دلها

یار آمد و آشنائی آمد نور آمد و روشنائی آمد

آن تازه گل خدائی آمد

بر گلشن عسکری شکوفا

اسرار ازل حکایت تو توقائم و حق قیامت تو

سرمایه ما و ولایت تو

ای خوبتر از تمام دنیا

نوّاب تو برگزیدگانند فیضند و پناه شیعیانند

بر تو که سلام می‌رسانند

ای کاش برند اسم ما را

جعفر رسول زاده

«آشفته»

□ گل نغمه

مهدی مهدی جانها به فدای تو  
چشمم چشمم باشد به عطای تو

ای سرور و مولایم    ای رهبر والایم

در هجر ماه روی تو گردیده  
سوج اشکم جاری ز یم دیده

ای سرور و مولایم    ای رهبر والایم

مستم مستم از جام تولایت  
در سر دارم عشق و تو و سودایت

ای سرور و مولایم    ای رهبر والایم

مولا مولا هستیم و غلام تو  
ذکر ما هست گلنغمه نام تو

ای سرور و مولایم    ای رهبر والایم

جان عالم بادا به فدای تو  
شیعه باشد در زیر لوای تو

ای سرور و مولایم    ای رهبر والایم

جان زهرا ما را تو مکن نومید  
پشت شیعه از هجر تو خم گردید

ای سرور و مولایم    ای رهبر والایم

□ یا اباصالح

سر به صحرا می‌گذارم یوسف گم کرده دارم

یا اباصالح کجائی

العجل مهدی کجائی

هر کجا از تو بگویم دیدن تو آرزیم

بغض بگیرفته گلویم کاش بودی روبرویم

یا اباصالح کجائی

العجل مهدی کجائی

هستی ما بر تو بسته عاشق تو دل شکسته

با دلی رنجور و خسته بر سر کویت نشسته

یا اباصالح کجائی

العجل مهدی کجائی

کسی شود ای ماهپاره عرش حق را گوشواره

با کنایه یا اشاره سوی ما سازی نظاره

یا اباصالح کجائی

العجل مهدی کجائی

ما کسی جز تو نداریم دل بدستت می‌سپاریم

ما همه در انتظاریم چهره بر پایت گذاریم

یا اباصالح کجائی

العجل مهدی کجائی

### □ سرود تاجگذاری

امید دلها صاحب الزمان      مهدی زهرا صاحب الزمان  
مولا مولا      صاحب الزمان  
فصل شکوه مقتدائیت      جلوه نور رهنمائیت  
جانها فدای آشنائیت  
ای رهبر ما صاحب الزمان  
ای گل نرجس با صفای شدی      برای شیعه مقتدا شدی  
سرور کل ما سوا شدی  
تاج سر ما صاحب الزمان  
تاج ولایت بر سر شماست      کرامت و نور گوهر شماست  
جلوه توحید منظر شماست  
ای گل زهرا      صاحب الزمان  
شیعه ندارد غیر از تو کسی      بدل نمانده جز این هوسی  
که روزی از ره مولا برسی  
یوسف طاها      صاحب الزمان  
امشب عشق است از تو گفتگو      محفل دارد از تو رنگ و بو  
باده مهرت ریزد از سبو  
به جام دلها      صاحب الزمان

جعفر رسول زاده

«آشفته»



□ قبله گاه

به یمن جلوۀ تو گل همیشه بهار

به باغ خاطره‌ها صفا نشسته به بار

ای گل زهرا نما چون علی سرتابه پا عالمی را مقتدا یوسف زهرا بیا  
توئی که چشم و چراغ آل فاطمه‌ای

میان آن همه گل نکوتر از همه‌ای

به غیر نام خوشت نمانده زمزمه‌ای

ای بهار دائمی سرو باغ هاشمی در دیار فاطمی لاله باغ خدا  
مدینه را تو کنی بهشت روی زمین

که کعبه از تو بود همیشه پرده نشین

به خاتم نبوی شدی ز جلوه نگین

شد ولایت مذهب عشق پاکت مکتبم کرده‌ام ورد لبم نام زیبای تو را  
نسیم لطف صبا شمیم عطر سحر

به یمن مقدم تو دهد صفای دگر

که نسل فاطمه را توئی یگانه پسر

جمله دلها شاد توست زندگی همزاد توست

عید ما میلاد توست چون توئی مولای ما

توئی که مهدی حق تو را به حق لطف است

کرم اگر نکنی به عاشقان عجب است

که کار تو کرم است و کار ما طلب است

عیدهستی قبله گاه ملک رهبر و را پناه داغ زهرا را گواه عیدی ما کن عطا/

محمد موحدیان

«امید»

□ محبوب دلها

میرسد مژده از حی تبارک      مقدم یوسف زهرا مبارک

مهدی به دنیا آمد

محبوب دلها آمد

چراغ بزم هستی گشته روشن      خانه عسگری گردیده گلشن

نرگس دسته گلی دارد به دامن      بهتر از لاله و سنبل و سوسن

به به چه زیبا آمد

گلی که عطر و بوی خدا دارد      به چه بوئیدن او صفا دارد

بسا ولایش عبادت بها دارد      شیعه از عمق جان این نوا دارد

سرور و مولا آمد

ذوق الباطل و جاء الحق امشب      جلوه گر شد بوجه مطلق امشب

بزم هستی گرفته رونق امشب      زد کتاب و لا را ورق امشب

عید تولد آمد

غرق شادی زمین و آسمان است      جلوه گر طلعت صاحب زمان است

عکس حسن خدا از او عیان است      آنکه تبارک الله را نشان است

خوبی سراپا آمد

حق عطا کرده بر عروس زهرا      زیبا دسته گل محمدی ﷺ را

مقدمش فرخنده بر رهبر ما      هم به مستضعفان در همه دنیا

علی را همتا آمد

□ میلادیه حضرت مهدی (عج)

حجّت صاحب زمان عیدت مبارکباد  
ای امید شیعیان عیدت مبارکباد

فرزند زهرائی محبوب دلہائی

یابن الحسن مهدی یابن الحسن مهدی

حق عطا کرده به نرگس دسته گل امشب

یا که آورده آمنه ختم رسل امشب

آمد از ره مصلح و منجی کل امشب

در عید میلادت دل‌ها کند یادت

لاله زهرا که یکدنیا صفا دارد

رنگ و بو و جلوه حسن خدا دارد

با ولای او عمل اجبر و بها دارد

آئینه زهرا سرتا قدم مولا

بانگ جاء الحق شده از آسمان نازل

همنوا با مژده نابودی باطل

گشته از یمن قدومت دین حق کامل

ای آخرین حجّت گنجینه عصمت

کی شود پا روی چشم شیعه بگذاری

از غم مادر نمائی پرده برداری

پرچم قسط و عدالت را بیاداری

ای وارث کوثر شد نایب رهبر

محمد موحدیان

□ مشتاق

ای شمع شب حق جویان ماه محفل مشتاقان یار جمله مظلومان  
یا مهدی مددی کن  
ای گل طاها یوسف زهرا بیایا مهدی  
حق تابد ز جمال تو جانها محو کمال تو دل مشتاق وصال تو  
قلب شکسته دل به تو بسته بیایا مهدی  
ای منجی همه عالم هستی تو وصی خاتم بی تو قسمت ما شد غم  
شمع هدائی ماه ولائی بیایا مهدی  
ای تنها ولی سرمد هستی دسته گل احمد جانهایی تو به لب آمد  
آیت رحمت قبله حاجت بیایا مهدی  
مشتاق تو بود دلها باشد دست امید ما بر دامن تو ای مولا  
قبله رازم روح نمازم بیایا مهدی  
بنشینم سر راه تو با امید نگاه تو تا بینم رخ ماه تو  
گل بهارم دار و ندارم بیایا مهدی  
جان من به فدای تو این دل گشته گدای تو به امید عطای تو  
توئی مرادم دل به تو دادم بیایا مهدی

اللَّهُمَّ أَرِنَا الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ، وَالْفُرَّةَ الْحَمِيدَةَ، اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ، فِي  
دولة كريمة، تُعَزِّزُ بِهَا الْإِسْلَامَ، وَ أَهْلَهُ... دعای عهد

بار خدایا سعادت برخورداری از یک زندگی سعادت‌مند اخلاقی  
و محیط پرفیض انسانی را از تو می‌خواهیم و از تو درخواست  
می‌کنیم که دولت کریمه قائم آل محمد ﷺ را نزدیک گردانی و او  
را از نهان‌خانه غیبت برآوری تا بر بام بلند توحید نعمة الله اکبر زند و  
به رسم ستم‌گری پایان دهد و اسلام و اهلش را عزت بخشد...

با سپاس از همه عزیزانی که آثار ارزشمند آنان در این مجموعه  
«سروش انتظار» گردآوری گردیده است.

با تشکر از برادران بزرگوار، آقایان: حاج سید احمد شمس و  
حاج حسن باقری که پیوسته با ما لطف دارند.

از مدیریت محترم «انتشارات رواق اندیشه قم» و جناب آقای سید  
مسعود جواد میرحسینی طراح روی جلد و آقای قاسم کزازی  
«صفحه‌آرا» تقدیر و تشکر می‌شود.

...اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَاعْوَانِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ...

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	سخن اول
۵	خورشید من: حضرت آیه الله خامنه ای
۶	محراب جمکران: حضرت آیه الله خامنه ای
۷	درهایی از نور: استاد محمد علی مجاهدی
۱۱	رسم عدالت: محمد حسین بهجتی
۱۴	صفای قدم دوست: محمود شریفی
۱۵	ولادت نور: جعفر رسول زاده
۱۶	سلام نامه: حاج عباس حدّاد
۱۷	... قسمتی از یک شعر...: محمد جواد غفورزاده
۱۸	زود برگرد: محمود شریفی
۲۰	سمت رهائی: محمود شریفی
۲۱	شاهد عدل: حزین لاهیجی
۲۲	پوی بهار: استاد مشفق کاشانی
۲۳	آینه ذوالفقار: مریم خرّ مشاهی
۲۵	هزار کویک: مرحوم حاج محمد وارسته
۲۶	دعای عهد: جعفر رسول زاده
۲۷	چشم برآه: جواد جهان آرائی
۲۹	دولت پاینده: محمد موحدیان
۲۹	ظهور عاطفه ها: مجید محسنی دادقانی
۳۰	آسمان سبز: محمود تازی «یاسر»
۳۱	جمکران: جعفر رسول زاده
۳۳	حدیث عشق: جعفر رسول زاده
۳۴	موعود: مجتبی تونه ای
۳۴	انتظار: علی اکبر خالقی
۳۵	سبز در سبز: زکریا اخلاقی
۳۶	پیمان: سید محمود علوی نیا
۳۷	قبیله وحی: سید محمود علوی نیا
۳۷	دعا و اشک: مجتبی تونه ای
۳۸	معجز شق القمر: حاج عباس حدّاد
۳۹	ظهور: اسماعیل سگاک
۴۰	دست دعا: حاج غلامرضا سازگار «میشم»
۴۱	در حسرت و صیل: زنده یاد مرحوم حاج تقی براتی
۴۱	انتظار: سیف الله خادمی
۴۲	گوهر شب چراغ: حاج عباس حدّاد

۴۳	آئینه و دل: منیرالسادات بهاءالدینی
۴۳	می رسی: زهرا رسول زاده
۴۴	خاطره: اکرم عیسی آبادی
۴۴	دیدار یوسف: طاهره کریمی
۴۵	گل نرگس: جواد جهان آرائی
۴۶	مشرق فردا: سعید بیابانکی
۴۶	چشم براه: زکریا اخلاقی
۴۷	زخمی ترین داغ: فاطمه پورحسین
۴۸	تنهایی: مهدی حسینی
۴۹	در پناه تو: مهری حسینی
۵۰	نقطه پرگار: حاج احمد مشجری
۵۲	خورشید عالم آرا: حاج عباس حداد
۵۳	شکوفه آباد: عبدالرضا مدرس زاده
۵۴	دخیل اشک: محمود شریفی
۵۵	شوق: محمد جواد غفورزاده
۵۷	بدر منیر: حاج احمد مشجری
۵۹	یوسف فاطمه: علی انسانی
۶۰	صدای پای تو: استاد محمد علی مجاهدی
۶۱	سراغ گل: محمود شریفی
۶۲	شمیم: سید محمود علوی نیا
۶۳	جمکران، آقا کجاست؟: ابراهیم سنائی
۶۵	وقت دیدار: جعفر رسول زاده
۶۶	صفای مجلس: حاج غلامرضا سازگار
۶۷	میلاد نور: اکبر عابدی
۶۸	امامت و ولایت: حاج غلامرضا سازگار
۶۹	پیغام گل: جعفر رسول زاده
۷۰	ظلمت شکن: محمود تاری
۷۱	لطف خدا: حاج عبدالحسین اشعری
۷۳	کوکب نور: جعفر رسول زاده
۷۴	نگین خاتم: جعفر رسول زاده
۷۶	فیض دائم: جعفر رسول زاده
۷۷	صفای دل: جعفر رسول زاده «آشفته»
۷۸	گل خدائی: جعفر رسول زاده
۷۹	گل نغمه: محسن حافظی
۸۰	یا اباصالح: حاج عبدالحسین اشعری
۸۱	سرود تاجگذاری: جعفر رسول زاده
۸۲	قبله گاه: محمد موحدیان